

مهندسان کشاورزی

۱۳۹۰ اردیبهشت ۲۴، جمعه

مهندسان کشاورزی!

دیوٹ سیاسی واژه ای است که بنام آیت الله جوادی آملی و بمنظور تبیین رشتی ماهیت عمل نفوذی های سیاسی در ادبیات سیاسی ایران باب شد و ظاهرا آیت الله چاره ای نداشتند تا برای بیان میزان قبح این رفتار متولّ به چنان واژه ای شوند. در این مقاله نیز به روش آیت الله جوادی آملی بنا چار و بمنظور تبیین دقیق و بهتر مطلب از چند واژه محاوره و نسبتاً سخیف استفاده شده است. گریزی از این واقعیت نیست که برخی واژه های ولو نامتعارف چنانچه در جایگاه صحیح و بجائی قرار گیرند بهتر و بیشتر می توانند حق مطلب را ادا کنند.
با پوزش مطلب را با نگاه کارشناسانه بخوانید!

رنج نامه منتشر شده یک دختر خانم تا یلنی بنام «کیت» از سفر توریستی اش به ایران هر چند حاکی از به باد دادن سرما یه و شناسه شاخص میهمان نوازی تاریخی ایرانیانی است که پس از سالها قلندری و اشتهر مردانش به عیاری و جوانمردی اینک کارش بجائی رسیده که خصوصی ترین اعضا و جوارح یک زن میهمان در ایران مورد دست درازی هورنیک مشتی مردان هوس باز و نظریاز و شهوت ران و در عین حال ناتوان قرار می گیرد.

اما این همه ماجرا نیست و روی دیگر سکه حکایت از سندرومی نزد بخش بزرگی از مردان در ایران دارد که طی آن در تمنای سکس و ناتوانی جنسی، بینوایانه تقاض عجز جنسی خود را از طریق سادیسم سکشوال و سکس هیستریک کلامی با جنس مخالف «جلق درمانی» می کنند و از این طریق اطفای لهیب شعله های شهوت جنسی خود را با خود ارضائی ذهنی التیام می دهند.

به گفته «کیت» نخستین بار در متروی تهران حس کردم کسی انگشتیش را به پشت من میزند. مترو چندان شلوغ نبود و من سعی کردم فاصله بگیرم. البته هنوز مطمئن نیستم که از عمد بود یا تصادفی چون سرعت قطار مدام کم و زیاد میشد ... موقع برگشت دنبال تاکسی می گشتم . متسافانه راننده تاکسی که شماره تلفنی را داشتم نمی توانست انگلیسی صحبت کند. مردی را در خیابان دیدم و از او خواستم پشت تلفن به راننده بگوید من کجا هستم. او چیزی به فارسی گفت و تلفن

را قطع کرد و دوستانه به من گفت که من را بیش راننده میبرد. و من هم بشکل احمقانه‌ای حرفش را باور و به او اعتماد کردم و بر صندلی جلوی ماشین نشستم بعد از مدت کوتاهی شروع کرد به من عزیزم گفتند و قصد داشت دستش رو روی پای من بگذارد که من با اصرار گفتم نه و سرش داد زدم. ماشین در حرکت بود و او نمی‌گذاشت پیاده شوم. وقتی در ترافیک متوقف شد در را باز کردم که پیاده شوم، اما عصباً نی شد و بзор دست من را گرفت و می‌خواست بین دوپایش بگذارد ... در متروی تهران دنبال مسیر قطارها می‌گشتم که مردی به سمت من آمد و باشم را در دست گرفت و سریعاً در بین جمعیت ناپدید شد ... اتفاق چهارم وقتی می‌خواستم از میدان آزادی به برج میلاد تاکسی بگیرم بود. وقتی که با راننده راجع به قیمت چانه می‌زدم، راننده‌ای دیگر آمد و ساک من را برداشت و گفت من را به مقصد می‌برد. من هم دنبال ساکم راه افتادم. مرد اول خیلی عصباً نی شد و به سمت مرد دوم آمد و با هم شروع کردند به داد و بیداد و دعوا کردن. من ساکم را برداشت و از ماشین پیاده شدم و از هر دوی آنها فاصله گرفتم. رهگذری دیگر به من گفت که باید تاکسی از آژانس یا تاکسیرانی رسمی بگیرم که خیلی هم از آنجا دور نیست و من را به سمت آژانس می‌برد. من خیلی از لطفش خوشحال و ممنون بودم تا اینکه دیدم او هم با من سوار تاکسی شد و کنار من نشست! من هرچه گفتم نه کسی گوشش بدھکار نبود! آن مرد عکس‌هایی که روی موبایلش از ساحل و دریا و بطریهای ویسکی و ودکا داشت به من نشان می‌داد و به من و خودش اشاره می‌کرد. من سرم را به علامت نه تکان دادم بعد از مدتی روی گوشی‌اش نوشت سکس و به من نشان داد. من گفتم نه ... مرد کلمه سکس را پاک کرد و نوشت عشق. من چیزی نگفتم و سرم را به سمت دیگر برگرداندم. بعد از آن او عکس‌آلت مردانه‌اش را از موبایلش نشانم داد و باز هم یکی دیگر از آن لبخندهای کریه را دیدم. سرش داد زدم «نه» و او از تاکسی پیاده شد و آرام دور شد انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده بود ... در اتوبوس شبانه VIP از اصفهان به شیراز نشسته بودم . برای خودم دو بلیط خریدم که راحت‌تر باشم. اما ظاهرا فکر این را نکرده بودم که مرد پشت سرم ممکن است انگشت‌های کثیفش رو دزدکی به سمت من بیاورد تا آرنجم را لمس کند. من ابتدا مطمئن نبودم چون وقتی نگاه کردم چیزی ندیدم. ولی دوباره اتفاق افتاد. این بار خیلی آرام و زیر چشمی به آرنجم نگاه کردم و انگشت‌اش رو دیدم که بازویم را لمس می‌کردند. از جا پریدم و بلند به او گفتم نه! او کی نیست! مرد شانه‌ها‌یش را بالا انداخت!(* - متن کامل در پا نوشته)

موارد بالا جملگی قرائتی از انحرافات جنسی بیمار گونه‌ای است که

در حد فاصل لمس ارضائی خیابانی (فرا تریزم - Frotteurism) تا تماشاگری جنسی (اسکوپوفیلیا - Scopophilia) و اطفاء شهوت از طریق نگاه سکسی (وا یوریزم - Voyeurism) مبتلایان را به تشفی خاطر می‌رساند.

گسترده‌گی چنین رفتارهایی در ایران موید تَفَّوْق و تَعِيُّن جماعتی از مردان در ایران است که پیش‌تر از ایشان تحت عنوان «بی‌نوايان» نام برده که با توسل به آزارخواهی جنسی (Sadomasochism) و از طریق خشونت‌های هیستریک کلامی و فیزیکی و یا به شیوه نشان دادن آلت تناسلی خود به جنس مخالف (خودنمایی جنسی) یا اکری بیشنیزم – Exhibitionism) و یا با آزارگری جنسی (Sexual sadism) تقامشان را از ناتوانی شخصیتی و عجزشان در ایجاد رابطه عاطفی با جنس مخالف را بدین طریق تحصیل و استقصاء می‌نمایند. (۱)

یک تجربه شخصی!

بالغ بر 8 سال پیش که چت روم های اینترنتی تازه میان کاربران فارسی زبان راچ شده بود و در حالی که مشغول کار با کامپیوتر بودم ناغافل یک کاربر با شناسه زنانه برایم در چت روم اقدام به ارسال «سلام» کرد. در پاسخ به سلام ایشان بدون مقدمه و بلافصله و با صريح ترین شکل ممکن و با ادبیاتی خیابانی بدین منوال که «منو می ... نی!؟» پیشنهاد سکس داد!

اينجا نب نيز بلاfacله به پيشنها د ايشان پاسخ منفي دادم و وقتی
جويای چرائی آن شد پاسخ دادم:
چون شما «زن» نيس提د!

کاربر مذبور در حالی که تظاهر به عصبا نیت می کرد با همان بی پروا ئی گفت:

من خواهی برای اثبات زن بودنم فتوکپی ... را برایت ارسال کنم!
در پاسخ مجدد به ایشان تاکید کردم شما زن نیستید! و وقتی تاکید
من را دید پرسید از کجا مطمئنی من زن نیستم؟ و در پاسخ خدمت شان
معروض داشتم:

بین عزیز دل برادر(!) «شاید» نخورده باشیم نان گندم اما به کثرت دیده ایم در دست مردم! واقعیت آن است که فاحشه ترین زنان و فاسقه ترین اُناث هورنیک نیز در برخورد اولیه با یک مرد هرگز از چنین ادبیاتی استفاده نمی کنند و سعی در ناز فروشی و غمزه فرمائی بمنظور بُردن دل محبوب می فرمایند نه آنکه مانند جنا بعالی ناشیگرانه خود را لو دهند!

در پاسخ نهایتاً مُقْرَر آمد و اعتراف به «مرد بودن» کرد و خود را متاهر و برخوردار از دو فرزند نیز معرفی کرد که در لندن اقامت

دارد اما علی‌رغم این بشدت «هاپر سکشوال» بوده و چشم طمع به زنان دارد.

بیرون از دواعی فرد مزبور واقعیت آن است که مشارالیه با چنان رویکردی در «چت روم» عجز خود از ایجاد رابطه معقول و عاطفی با جنس مخالف را از طریق «همزاد پنداری» با جنس مخالف استوار می‌کرد و بدین طریق میل و نیل و توقع خود از زن و برخورد بی‌تقيید و آغوش گشایانه زنان در سکس با مردان را خیال پردازانه «نقش بازی» می‌کرد.

ایشان میشانی اند که نه تقيید و خویشتنداری و اخلاقمندی دارند و نه از توان و استعداد ایجاد رابطه عاطفی با زنان برخوردارند. لذا توقع جنسی شان از «زن» بی‌محابا و بی‌وقفه و بلا درنگ رفتن به سراغ اصل مطلب (سکس) است.

هر چند نمی‌توان و نباید این واقعیت را کتمان کرد که مردان برخلاف زنان می‌توانند بدون برخورداری از رابطه عاطفی با زنان هم بستر شوند و از ایشان کامجوئی بَرَند. به همین اعتبار است که مردان می‌توانند برای مرتفع کردن نیاز جنسی شان بدون نیاز به شناختی قبلی یا رابطه ای عاطفی در فاحشه خانه ها شریک جنسی خود را بستورزی کنند. در حالی که زنان برخلاف مردان ابتدا باید برخوردار از شوقی در جنس مخالف شده و بعد از ایجاد رابطه عاطفی با ایشان هم بستر شده و از این هم بستری لذت ببرند.

در ایام تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد فرصت آن را داشتم که نزد دانشجویان هم دوره با دختر خانمی بغايت زیبا و در عین حال شیطان هم تحصیل باشم. ایشان که وقوف کامل بر زیبائی خود داشت متسافانه از آن جمال خدادادی نهایت سوء استفاده را جهت دلبری و به دام انداختن و به رقابت انداختن دلدادگان خود می‌کرد.

از قضا یک بار نیز اقبال خود را با شیوه ای لوندانه و در عین حال مُبتدیانه به بهانه «تحقیق مشترک درسی» با اینجانب آزمود که تلخ کامانه وقتی پاسخ اینجانب را شنید بشدت برآشفت.

علت انزجار آن علیا مخدره از آنجا ناشی می‌شد که در پاسخ به ایشان معرض داشتم:

اینجانب برای همکاری با بانوان دو شرط دارم. شرط نخست آنکه بانوئی که قرار است با ایشان همکاری کنم باید زیبا باشد. که علی الظاهر شما بغايت زیبا هستید (تا اینجای کار گل از گل آن علیا مخدره شکفت!) شرط دوم نیز آن است که برای همکاری با آن بانوی زیبا ابتداً باید با ایشان هم بستر شوم و بعد از آن است که می‌توانم «ریلکس» در خدمت ایشان قرار بگیرم!

قطعاً واکنش آن علیا مخدره بشدت پرخاشگرانه بود و با عصبانیت

توام با تشنج صمن آنکه اینجانب را بی شعور خطاب کرد گفت:
یعنی از نظر شما همه چیز به سکس ختم می شه؟ که در پاسخ معروض
داشتم:

اولاً آنچه که شما بی شعوری می دانید من صداقت می دانم. ثانیاً
اینکه - خیر! از نظر ما آقايان همه چیز به سکس ختم نمی شود بلکه
با سکس شروع می شود! یعنی آنچه که شما در آخر می جوئید ما آقايان
در ابتدا جويای آنیم و بعد از مرتفع کردن آن است که با دیدی
بازتر و راحت تر می توانیم در خدمت تان باشیم!

هر چند پاسخ اینجانب برای آن علیا مخدره ناخوشائیند بود اما آن
پاسخ ناظر بر واقعیتی عریان و در صورت لحاظ انصاف، آکنده از
صداقت بود مبنی بر چیستی و چگونگی کاربرد متفاوت سکس نزد آقايان
و بانوان! (2)

علی ایحال با تفطیں به توانائی سکس بدون عاطفه نزد مردان، فاحشه
خانه ها را بعضاً می توان کانون رجوع ذکوران عَذَب و ناتوانی
دانست که چنان مردانی را میزبانی می کنند تا در برزخ لاقيدي به
مناسبات اخلاقی و دین ورزانه و بی توانی در یا بش شريک جنسی و
ناتوانی در ایجاد رابطه کلامی و عاطفی با زنان بتوانند تخلیه
خلجنات و هیجانات هورنیک شان را مکانت کنند.

اما و رغم توانائی مردان در همبستری بدون رابطه عاطفی با زنان،
گریزی از این واقعیت نیز نباید داشت که مردان نیز موظفند تا نیاز
عاطفی زنان در زوج یا بی و حق مشروع ایشان در همبستری توام با
دلبستگی با مرد مورد علاقه شان را برسمیت بشناسند.

طبعاً در این میان تکلیف آن دسته از جوانان ایرانی که نه تقید به
اخلاق مومناهه دارند و نه از توان ایجاد رابطه عاطفی با جنس مخالف
برخوردارند و نه فاحشه خانه های سهل الوصول با فورمت غربی را
دسترس اند! چنین جوانانی لاجرم و به تدریج مُبدل به روان پریشانی
خشونت ورز خواهند شد که یا مانند آن جوان 17 ساله در ورامین نیاز
جنسی اش را با تجاوز و قتل «ستایش شش ساله و افغانستانی» مرتفع
می کند و یا مانند آن خل مشنگان به آن توریست تایلندی بند کرده و
هالو منشانه و پخمہ روشنانه کلمه «سکس» را برای کسب وصال یار تایپ
می فرمایند!

این بندگان خدا که دین و ایمان قرص و محکمی ندارند تا
پارسا کیشانه بتوانند منویات جنسی خود را مدیریت و لگام کنند؛ کاش
لااقل بی دین و ایمانی قاعده مند را می آموختند و یک نفر با نی عمل
خیر می شد و با تمهد یا تاسیس کانون یا موسسه ای ضمن نهادمند
کردن و تجمیع این کُلّنی بی نوایان ایشان را از آموزش چگونگی

ارتباط با جنس مخالف و چگونگی ایجاد رابطه عاطفی با زنان
برخوردار می کرد!

لااقل آداب لاسیدن را به این مفلوکان و مفلسان و مستمندان جنسی
آموزش دهید تا اسباب شرمندگی ایرانیان و به باد دادن افتخار و
اعتبار میهمان نوازی تاریخی و مثال زدنی شان در مقابل توریست های
خارجی را مهیا نفرمایند.

حکایت ایشان قرینه ماجراهی آن بیوه تاریک الدياری است که سالها در
کلبه تنها اش بیرون از شهر می زیست و شبی در تنگنای مجتمع،
آغوش مردانه ای را هوس کرد و دست بر قضا یک مهندس کشاورزی در
مسیر ماموریت و سرکشی به روستاهای تابعه شبانگاه به کلبه آن علیا
مخدره پناه برد و صاحبخانه در بهجت برآورده شدن حاجت، گشاده
رویانه پذیرای میهمان شد و اطعمه اش داد و اشربه اش خوراند و
طنازی اش کرد و بکفایت غمزه فروخت و در تمام شب مهندس داستان در
مقام یک «مهندس کشاورزی» ثناگوی میزبان بود و دست آخر نیز میزبان
در گمان «فرصت وصال» بستر خواب آن مائدۀ خدا خواسته را جوف خود
انداخت و بی هیچ اتفاقی صبح شد!

با مدادان که میزبان برای مهندس سفره چاشت را در ایوان کلبه
گسترد؛ مهندس با رویت یک مرغ در معیت 30 خروس در حیات منزل متغير
ماند و پرسید این چه حکایت است که بقاعدۀ مردم یک خروس را همراه
30 مرغ می کنند و اینجا برخلاف آن است!؟

میزبان ناکام مانده نیز به شیطنت پاسخ داد:
خیر آقای مهندس! از این میان تنها یکی خروس است و الباقی مهندس
کشاورزی اند!!!

والسلام!

(با پوزش از جمیع مهندسان کشاورزی و تصریح بر آنکه در مثل منا قشه
جائز نیست!)

1- نگاه کنید به سه مقاله:

«[گلابی ها](#)» و «[بینوا بان](#)» و «[زندگی زن و دیگر هیچ](#)»

2- نگاه کنید به مقاله «[زنان متباوز](#)»

* - متن کامل ماجراهای سفر دختر تایلندی به ایران:
العربیه - یک دختر تایلندی که برای گردشگری به ایران سفر کرده، از تجربه «آزار جنسی» در این کشور نوشته است.

این دختر تایلندی که خود را با نام «کیت» معرفی کرده، نوشته است: «من دختری بیست و چند ساله هستم که امروز روز هشتم سفرم در ایران است. سفری که قرار است چند روز دیگر هم ادامه داشته باشد. من سفرم را از تهران و بعد به کاشان و اصفهان شروع کردم و اکنون در مسیر شیراز هستم. متاسفانه در این یک هفته چندین بار تجربه‌های وحشتناکی داشتم که در تمام آنها مردانی مرا بصورت آشکار یا ناآشکار آزار دادند که بطور خلاصه می‌گوییم.

او سپس، تجربه‌های خود از آزار جنسی در این را، به صورت منطقه‌ای تقسیم کرده است. کیت، درباره تجربه‌اش در تهران نوشته است: شب اول با یک توریست مرد سوئیسی در محل اقامتم آشنا شدم. وقتی که با هم وارد مترو شدیم، حس کردم کسی انگشتش را به پشت من می‌زند. مترو چندان شلوغ نبود و من سعی کردم فاصله بگیرم. البته هنوز مطمئن نیستم که از عمد بود یا تصادفی چون سرعت قطار مدام کم و زیاد می‌شد.

او افزوده است: اتفاق بعدی عصر روز بعد بود که تنها به دربند رفته بودم. موقع برگشت دنبال تاکسی می‌گشتم به سمت تجریش. متاسفانه تاکسی‌ای که شماره تلفن‌ش را داشتم نمی‌توانست انگلیسی صحبت کند. مردی را در خیابان دیدم و از او خواستم پشت تلفن به راننده بگوید من کجا هستم. او چیزی به فارسی گفت و تلفن را قطع کرد و دوستانه به من گفت که من را پیش راننده می‌برد. و من هم بشکل احمقانه‌ای حرفش را باور و به او اعتماد کردم و بر صندلی جلوی ماشین نشستم.

او ادامه داده است: بعد از مدت کوتاهی شروع کرد به من عزیزم گفتن و قصد داشت دستش رو روی پای من بگذارد که من با اصرار گفتم نه و سرش داد زدم. ماشین در حرکت بود و او نمی‌گذاشت پیاده شوم. وقتی در ترافیک متوقف شد در را باز کردم که پیاده شوم، اما عصبانی شد و بزور دست من را گرفت و می‌خواست بین دو پایش بگذارد. سپس یکی از ترسناک‌ترین لبخندها را به من زد. هرجور بود از ماشین پیاده شدم و البته هنوز جای کبودی‌ها رو بازوی چپم وجود دارد.

به نوشته این دختر تایلندی، اتفاق سوم در متروی تهران بود که من دنبال مسیر قطارها می‌گشتم که مردی به سرعت به سمت من آمد و باسنم را در دست گرفت و سریعاً در بین جمعیین ناپدید شد.

او نوشته است: اتفاق چهارم وقتی می‌خواستم از میدان آزادی به برج میلاد تاکسی بگیرم بود. وقتی که با راننده راجع به قیمت چانه

میزدم، راننده‌ای دیگر آمد و ساک من را برداشت و گفت من را به مقصد می‌برد. من هم دنبال ساکم راه افتادم. مرد اول خیلی عصباً نی شد و به سمت مرد اول آمد و با هم شروع کردند به داد و بیداد و دعوا کردند.

من ساکم را برداشتیم و از ماشین پیاده شدم و از هر دوی آنها فاصله گرفتم. رهگذری دیگر به من گفت که باید تاکسی از آژانس یا تاکسیرانی رسمی بگیرم که خیلی هم از آنجا دور نیست و من را به سمت آژانس می‌برد. من خیلی از لطفش خوشحال و ممنون بودم تا اینکه دیدم او هم با من سوار تاکسی شد و کنار من نشست! من هرچه گفتم نه کسی گوشش بدھکار نبود! آن مرد عکسها یعنی که روی مبایلش از ساحل و دریا و بطریهای ویسکی و وودکا داشت به من نشان می‌داد و به من و خودش اشاره می‌کرد. من سرم را [به علامت نه] تکان دادم.

او ادامه داده است: بعد از مدتی او روی گوشی‌اش نوشته سکس و به من نشان داد. من گفتم نه و بعد از تمام آن اتفاقات سه روز گذشته حس می‌کردم این دیگر آخر دنیاست. مرد کلمه سکس را پاک کرد و نوشت عشق. من چیزی نگفتم و سرم را به سمت دیگر برگرداندم. بعد از آن او عکس آلت مردانه‌اش را از مبایلش نشانم داد و باز هم یکی دیگر از آن لبخندهای کریه را دیدم. سرش داد زدم نه و او از تاکسی پیاده شد و آرام دور شد انگار که هیچ اتفاقی نیافتداده بود.

این دختر تایلندي که برای گردشگری به ایران رفته، سپس تجربه خود را در شهر اصفهان می‌نویسد: بعد از ظهر روز ششم پشت قصر چهل ستون قدم میزدم. یک مرد از پشت سر به سمت من آمد و به سرعت و با خشونت راه من را سد کرد. سپس دست انداخت و باسنم رو گرفت. من با تمام توان جیغ کشیدم. مرد [به خیابان] فرار کرد و به سمت ماشینش رفت. دنبالش دویدم و از شماره پلاکش عکس گرفتم.

او ادامه داده است: به داخل چهل ستون برگشتم و در حالیکه بشدت ترسیده بودم و حالت تهوع داشتم کمی نشتم. از شدت گریه و اشک می‌لرزیدم تا اینکه بالاخره خودم را جمع کردم و بعد از پرسیدن از مردم به ایستگاه پلیس در میدان امام رفتیم و ماجرا را برایشان تعریف کردم. عکس پلاک را هم نشان دادم.

او افزوده است: ابتدا گفتند که چون جمعه است نمی‌توانم پرونده‌ای باز کنم و اگر حتی می‌توانstem هم باید به ایستگاه پلیس دیگری که در حوزه کاری مربوطه است بروم. گفتم فردا صبح زود از اصفهان می‌روم و برایشان اتفاقات دیگری که این چند روز پیش آمده بود تعریف کردم. هردو مامور پلیس بخوبی انگلیسی صحبت می‌کردند و به نظر آدمهای فهمیده‌ای آمدند. جزیبات ماجرا را کامل گوش کردند و قول دادند که برای من پرونده‌ای باز خواهند کرد و پیگیر کار

خواهند بود. البته من هنوز شک دارم که واقعاً [در غیاب من] کاری انجام بدهند ولی به هر حال من آنچه در توانم بود انجام دادم. روز هفتم سفر در ورزنه بودم. همه چیز خوب بود. واقعاً همه چیز شگفت‌انگیز بود.

این دختر تایلندی ادامه داده است: الان در اتوبوس شبانه VIP از اصفهان به شیراز نشسته‌ام. برای خودم دو بلیط خریدم که راحت‌تر باشم. اما ظاهراً فکر این را نکرده بودم که مرد پشت سرم ممکن است انگشت‌های کثیفش رو دزدکی به سمت من بیاورد تا آرنجم را لمس کند. من ابتدا مطمئن نبودم چون وقتی نگاه کردم چیزی ندیدم. ولی دوباره اتفاق افتاد. این بار خیلی آرام و زیر چشمی به آرنجم نگاه کردم و انگشتانش رو دیدم که بازویم را لمس می‌کردند. از جا پریدم و بلند به او گفتم نه! او کی نیست! مرد شانه‌ها یش را بالا انداخت.

او نوشته است: من از مترجم گوگل استفاده کردم و نوشتم «مرد پشت سرم به من دست زد» و به مردی که [در ردیف دیگر] هنوز بیدار بود نشان دادم. به آن مرد اول اشاره کرد و پرسید که آیا او بود؟ سرم را به نشان تایید تکان دادم. اما او هم شانه‌ها یش را بالا انداخت و به مرد دیگری که خواب بود اشاره کرد. مطمئن نیستم آیا منظورش این بود که من هم باید بخوابم یا اینکه کسی که اینکار را کرده است مردی بود که خواب است.

او افزوده است: این اتفاقات واقعاً رشت و تکان دهنده‌اند و من خیلی ناراحتم که چرا در چنین کشور زیبایی که اینقدر داستانهای محشر راجع به آن شنیده‌ام، این همه مردان ترسناک آزادانه در خیابان‌ها راه می‌روند و به توریستهای زن دست درازی می‌کنند. البته به من گفتند که این اتفاقات هرگز برای زنان ایران رخ نمی‌دهد.

کیت، مطلب خود را این‌گونه پایان داده است: در هتل یا خانه افرادی که میزبانم بودند اتفاقاتی که برایم اتفاده بود را تعریف کردم. جوابها یعنی که گرفتم از این قرار است:

۱- این اتفاقات واقعاً نادر است و هیچ وقت برای دختران ایرانی اتفاق نمی‌افتد. فقط یک صاحب هتل در تهران به من گفت که این اتفاقات برای زنان ایرانی هم رایج است.

۲- آیا در شب اتفاق افتاد؟

۳- شاید بخاطر این بوده که دختر شرقی (تایلندی) هستی بوده. اما من دختری آلمانی هم دیدم و که سه بار این اتفاقات در تهران برایش پیش آمده بود. یکی از آن اتفاقات خیلی هم جدی و وحشتناک بود. من شماره تماس اون دختر را هم دارم اگر کسی بخواهد ماجرا یش را بداند.

۴- احتمالاً به خاطر شهرت کشور شماست.

او تاکید کرده است: راستش بعد از تمام این ماجراها، من از سفر نتوانستم لذت چندانی ببرم. حتی دیگر نتوانستم به مردمی که میخواستند به من کمک و لطف کنند اعتماد کنم. دیگر نمیتوانم بفهمم چه کسی قصد خوب دارد و چه کسی قصد بد. متاسفانه میخواهم مدت سفرم در ایران را کوتاه کنم و به زودی برگردم. این ماجراها را به این دلیل برایتان گفتم هم چون در سینه‌ام سنگینی میکرد و هم برای افزایش آگاهی مردم نسبت به این مشکلات. بخصوص برای دخترانی که قصد دارند به تنها یی به ایران سفر کنند. اصلاً قصدم این نیست که مردم ایران را در قالب کلیشه‌ای منفی قرار بدهم. من آدمهای خیلی خوبی هم اینجا دیدم. اما این اتفاقاتی که برای من افتاد واقعاً غیرقابل قبول و ناراحت کننده است جرا که این مردها آزادانه در خیابان راه میروند و همان هوا یی را که من نفس میکشم تنفس میکنند.